

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس خارج فقه

سال تحصیلی (۱۴۰۱ - ۱۴۰۲)

مشهد مقدس

توسط استاد:

سید ابوالفضل طباطبائی اشکذری

خارج فقه استاد طباطبائی اشکذری

فقه المسجد (مسجد تراز انقلاب اسلامی)

درس هفتم: (سهشنبه ۱۴۰۱/۰۷/۱۹؛ برابر با ۱۴ ربیع الاول ۱۴۴۴)

الباب الثاني: امكانيات المسجد

الثاني: التعليم التربوي (حول رجحان تعلم العلم)

الدالة في المقام

الثاني: الاستدلال بالآخبار - القسم الثالث من الطائفة الأولى: الآخبار الناهية عن ترك التعلم

سه طایفه از روایات هستند که قابلیت استدلال برای بحث ما دارند.

الأولى: الآخبار التي تدل على إلزام الناس بتعلم العلم.

طایفه نخست: آن روایات و اخباری است که مردم را به علم آموزی ملزم می کند.

الثانية: الآخبار التي تدل على فضل العلم وفضل تعلمه.

طایفه دوم: آن روایاتی است که بر فضیلت علم و علم آموزی دلالت می کند.

الثالثة: الآخبار التي تدل على فضل مقام العلماء وعظمتهم.

طایفه سوم: آن روایاتی است که بر ارزش جایگاه علما و بزرگی آنها دلالت می کند.

طایفه نخست نیز به سه دسته تقسیم می شود:

القسم الاول: الآخبار التي وردت بالفاظ الوجوب والفرض؛ روایاتی است که با لفظ «فرض و وجوب» وارد شده

است.

القسم الثاني: الاخبار التي وردت بلفظ الامر او ما شابهه و تبين لنا وجوب التعلم؛ رواياتی است که با لفظ

«امر» و شبیه به آن آمده است و وجوب یادگیری را به‌ما نشان می‌دهد.

القسم الثالث: الاخبار الناهية عن ترك التعلم؛ رواياتی است که از ترک علم‌آموزی نهی می‌کند.

«الاستدلال الاخبار الناهية عن ترك التعلم»

بحث درباره ی بررسی روایات رجحان تعلم مطلق العلم بود و این‌که آیا این روایات قابلیت استدلال بر مدعا

(رجحان تعلم مطلق العلم) را دارد یا بر نوع خاصی از علم (علم‌الدین) دلالت می‌کند.

دو قسم از روایات طایفه نخست را در این‌باره بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که این روایات، یا از جهت

سند و یا از جهت دلالت دچار اشکال هستند؛ پس بر رجحان تعلم مطلق العلم دلالت نمی‌کردند.

در این مبحث نیز به بررسی قسم سوم از روایات طایفه اول می‌پردازیم که بر نهی از ترک علم‌آموزی اشاره

می‌کند.

این روایت بر رجحان علم‌آموزی دلالت دارد و از ترک آن نیز نهی شده است؛ پس به‌طور طبیعی، مطلق تعلم

باید رجحان داشته باشد تا بتوان آن‌را این‌چنین معنا کرد!

قبل از بررسی روایات این قسم، ابتدا باید مقدمه‌ای را بیان کنیم؛ سپس به بررسی روایات این قسم بپردازیم.

درباره ی ترک تعلم چند دسته روایات داریم:

دسته‌ی اول: آن دسته از روایاتی است که جهل را مذمت کرده و دلالت بر مذمت آن دارد؛^۱ لکن این روایات

را با این‌که فراوان هستند؛ اما در این مقام ذکر نمی‌کنیم و از آن‌ها استفاده نخواهیم کرد.

۱ - ر.ک: مصباح الشریعة، ص ۷۵، الباب الثالث و الثلاثون فی الجهل؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۱، باب فضل العقل و ذم الجهل؛ غرر الحکم، ذیل واژه «الجهل»؛

البته روایات فراوانی وجود دارد که مردم را به علم‌آموزی تشویق می‌کند؛ و همچنین روایات فراوانی نیز درباره ی نهی از جهل آمده است که به‌شدت، جهل را مذمت می‌کند؛ تا جایی که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده‌اند: «الْعِلْمُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ» و «الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ»؛ دانایی، ریشه همه خوبی‌ها و نادانی ریشه همه بدی‌هاست.

ولی ما در این جا این روایات را در مقام استدلال نقل نمی‌کنیم، زیرا جهل با علم مساوی نیست و در مقابل آن قرار نمی‌گیرد. بلکه می‌خواهیم در مقابل علم، ترک تعلم را مورد استدلال قرار دهیم و بگوییم که از ترک تعلم نهی شده است.

روایاتی که بر مذمت جهل دلالت می‌کند، نمی‌تواند دلیلی بر مذموم بودن ترک علم باشد، چراکه جهل، مقابل و ضد علم و یا مساوی با ترک تعلم نیست؛ البته می‌توانیم بگوییم که یک سالبه‌ی کلی هست؛ یعنی «الجاهل لیس عالم»؛ به‌طورقطع و یقین جاهل، عالم نیست. با نگاه به انسان جاهل می‌فهمیم که او علم ندارد و عالم نیست؛ اما از طرف دیگر، هر عالمی نیز جاهل نیست؛ هرکدام از این‌ها متفاوت با دیگری است.

عقل، حکمت و علم، هرکدام تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؛ بنابراین به روایات جهل حتی اگر بر مذمت آن باشد نمی‌توان تمسک نمود.

با نگاه به کتاب عقل و جهل، ضدیت این دو دانسته می‌شود؛^۱ درباره ی حکمت نیز مشاهده می‌کنیم که در روایات آنرا گمشده‌ی انسان مؤمن^۲ برشمرده‌اند و به‌اندازه‌ای نسبت به اخذ آن سفارش شده که اگر در دست منافق هم باشد باید آنرا به‌دست آورد.^۳

در مقابل حکمت، جهل را هم گمشده منافق و کافر برشمرده‌اند. پس به این روایات نمی‌توانیم استناد کنیم.

دسته‌ی دوم: آن دسته‌ای از روایات است که بر مذمت ترک تفقه دلالت می‌کند^۴ و در مقام استدلال به آن‌ها نیز نمی‌توانیم تمسک کنیم، زیرا تفقه، غیر از علم است.

در مباحث گذشته^۵ درباره‌ی معنای لغوی و اصطلاحی فقه بحث کردیم^۶ و به این نتیجه رسیدیم که «تفقه، عبارة عن الفهم الدقیق والفهم الاستدلالي»^۷؛ تفقه، عبارت است از فهم دقیق و عمیق نسبت به دین؛ و منحصر در احکام دین نیست؛ البته تفقه نیز تنها در احکام نیست و همه‌چیز، اعم از عقاید، احکام و اخلاق را در برمی‌گیرد.

۱ - «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ... فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ»؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۹۶، ۲۲؛ کافی، ج ۱، ص ۲۱، ح ۱۴؛ خصال، ج ۲، ص ۵۸۹، ح ۱۳؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۱۰.

۲ - «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ»؛ (کافی، ج ۸، ص ۱۶۷، ح ۱۸۶).

۳ - «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذْ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ الْيَقَاقِ»؛ نهج البلاغه، ص ۴۸۱، حکمت ۸۰.

۴ - «قال رسول الله ﷺ: أَفِي لِكُلِّ مُسْلِمٍ لَا يَجْعَلُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ يَوْمًا يَتَفَقَّهُ أَمْرَ دِينِهِ وَ يَسْأَلَ عَنْ دِينِهِ»؛ (بحار الانوار، ج ۱۰۸، ص ۱۸، ح ۱۷۶)،
فِي وَصِيَّةِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ يَزَلْ لَهُ عَمَلًا»؛ (المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۸، ح ۱۶۲)

۵ - در مباحث سال قبل

۶ - برای مطالعه بیشتر ر.ک: جلسه ۲-۴ فقه.

۷ - ر.ک: جلسه ۳ فقه.

فقیه، کسی است که مجموعه معارف دینی را از عقاید، احکام و اخلاق به صورت دقیق و حقیقی می‌شناسند.^۱ از همین رو روایاتی که بر نهی از ترک تفقه دلالت دارد، بر تفقه در دین سفارش می‌کند. به عنوان نمونه، امام کاظم علیه السلام فرمودند: «اگر من جوانی از جوانان شیعه را ببابم که به دنبال اطلاعات دینی نمی‌رود با شمشیر او را می‌زنم؛ و در روایتی دیگر بیست شلاق نقل کرده‌اند؛ و فرمود: فقاها بیاموزید و گرنه شما اعراب نادانید».^۲ تفقه، حکایت از فهم دین می‌کند و غیر از تعلم است؛ بنابراین از ذکر آن روایات در این جا خودداری می‌کنیم، زیرا آن روایات مختص به دین است و از مقام استدلال ساقط می‌شود.

فیقی الامر هنا منحصر فی الروایات التي تنهى الناس عن ترك التعلم بشكل مطلق؛ بنابراین آن چه در این جا قابل ذکر است، منحصر در روایاتی است که مردم را از ترک تعلم به شکل مطلق نهی می‌کند.

برخی از آن روایات را در ذیل بیان می‌کنیم:

روایت اول:

عَنْهُ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اغْدُ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا وَإِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ لَاهِيًا مُتَلَذِّذًا».^۳

پیامبر ﷺ فرمود: یا دانشمند باش و یا دانشجو؛ و مبادا که بازیگوش و لذت جو باشی.

۱ - ر.ک: جلسه ۴ فقه.

۲ - وَ أَرَوِي عَنِ الْعَالِمِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «لَوْ وَجَدْتُ شَابًّا مِنْ شُبَّانِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَفَقَّهُ لَضَرَبْتُهُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ وَ رَوَى غَيْرِي عَشْرُونَ سَوْطًا وَ أَنَّهُ قَالَ تَفَقَّهُوا وَ إِلَّا أَنْتُمْ أَغْرَابُ جُهَالٍ»؛ (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۴۶).

۳ - المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۱۵۴، باب الحث على طلب العلم؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۱۰؛ مشكاة الانوار، ص ۱۳۳.

احمد بن محمد خالد البرقی که این روایت را نقل کرده و در کتاب خود آورده است، همان گونه که پیش تر گفتیم، مرتبه‌ی وی از مرتبه‌ی پدرش (محمد بن خالد البرقی) بالاتر است و روایات ایشان اقوی از روایات پدر است، زیرا پدر از راویان ضعیف نیز روایت نقل کرده است^۱؛ اما پسر این گونه نیست.

سند روایت

راویان این حدیث ثقه هستند؛ مثلاً حسن بن محبوب از اصحاب اجماع است^۲؛ عمر بن ابی الاعداد نیز توثیق شده است و جابر جعفی نیز ثقه می‌باشد؛ پس این روایت ثقه است.

روایت دوم:

عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «اغْدُ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ أَحِبِّ أَهْلَ الْعِلْمِ وَلَا تَكُنْ رَابِعًا، فَتَهْلِكَ بِبَغْضِهِمْ عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ مِثْلَهُ»^۳.

امام صادق عليه السلام به ابی حمزه ثمالی (ثابت بن دینار)^۴ فرمود: یا دانشمند باش و یا دانشجو و یا دوستدار دانشمندان؛ و چهارمی (یعنی دشمن اهل علم) مباش که به سبب دشمنی آن‌ها هلاک شوی.

شرح روایت

۱ - ر.ک: مجمع الرجال، ج ۵، ص ۲۰۵؛ بهجة الأمال في شرح زبدة المقال، ج ۶، ص ۴۲۲.

۲ - ر.ک: سبکشناسی دانش رجال الحديث، ص ۲۲۶؛ رجال الطوسی، ص ۳۳۴، ش ۹-۴۹۸۷ و ص ۳۵۴، ش ۱۲-۵۲۵۱.

۳ - المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۱۵۵؛ کافی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۳؛ خصال، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۱۱۷؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۲.

۴ - ر.ک: رجال طوسی، ص ۱۲۹، ش ۱۳۰۷ و ص ۳۳۳، ش ۴۹۵۹.

روایت دوم نیز همانند روایت پیشین از محاسن انتخاب شده است؛ «وَلَا تَكُنْ رَابِعاً»؛ یعنی این که نه عالم، نه متعلم و نه دوستدار اهل علم باشی، زیرا بغض علما، متعلمین و محبین آنها، انسان را به هلاکت می‌رساند. هلاکت در اینجا به معنای مرگ نیست، بلکه مقصود از آن نابودی موقعیت اجتماعی و فرهنگی انسان و تباهی او از جهت سعادت دنیوی و اخروی است.

سند روایت

این روایت با دو سند ذکر شده است که همه‌ی راویان آن ثقة هستند؛ مگر پدر احمد بن محمد خالد برقی که درباره‌ی وی اختلاف است. نجاشی وی را ضعیف شمرده است^۱؛ اما شیخ طوسی او را ثقة دانسته است.^۲ این دو بزرگوار در برابر هم قرار گرفته‌اند و به‌طور طبیعی بین قول شیخ طوسی و نجاشی که مبنای یکی باشد، قول نجاشی مقدم خواهد بود؛ اما علامه حلی در کتاب رجال خود، قول شیخ طوسی را بر نجاشی مقدم داشته است^۳ که با مشهور فقها مخالف است، زیرا به‌طور معمول، بیشتر فقها و مشهورشان، قول نجاشی را بر قول شیخ طوسی مقدم می‌دارند و به آن اعتماد می‌کنند. سید خویی رحمته الله نیز در «معجم رجال الحديث»^۴ بحث مفصلی کرده و در حقیقت در مقام توجیه کلام شیخ طوسی و موقف علامه حلی برآمده است.

ایشان می‌فرماید: «أن العلامة لم يرجح قول الشيخ على قول النجاشي وإنما ذكر اعتماده على قول الشيخ من تعديله، لأجل كلام النجاشي غير ظاهر في تضعيفه، وإنما التضعيف يرجع إلى حديثه، لأجل أن محمد بن خالد كان يروي عن

۱ - ر.ک: رجال نجاشی، ص ۳۳۵.

۲ - ر.ک: رجال طوسی، ص ۳۶۳، ش ۵۳۹۱.

۳ - ر.ک: «و قال النجاشي: إنه ضعيف الحديث؛ و الاعتماد عندی علی قول الشيخ أبي جعفر الطوسي ره من تعديله»؛ (رجال العلامة الحلی، ص ۱۲۹، ش ۱۴).

۴ - ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۷۴-۷۱، ش ۱۰۷۱۵.

الضعفاء ويعتمد على المراسيل»؛ علامه فردی بزرگی است و قول شیخ را بر نجاشی ترجیح نداده است و تنها اعتمادش بر قول شیخ از تعدیلش را ذکر کرده است، به علت این که کلام نجاشی در تضعیف محمد بن خالد ظهور ندارد، بلکه تضعیف نجاشی به روایات او برمی گردد که محمد بن خالد گاهی از ضعفاء روایت می کرد و بر مراسیل نیز اعتماد می نمود؛ پس بین این دو قول تفاوت گذاشته و فرموده: «علامه حلی قول شیخ طوسی را از این باب مقدم کرده است که مربوط به شخص خود محمد بن خالد است؛ بنابراین علامه حلی درحقیقت در مقام این است که بگوید این دو بزرگوار در برابر هم نیستند، بلکه کلام شیخ طوسی «فی مکان» و کلام نجاشی «فی مکان آخر»، البته سید خویی رحمته الله در پایان، نظر علامه حلی را نیز نپذیرفته است.

خلاصه این که راویان این روایت به غیر از محمد بن خالد برقی قابل اعتمادند و تنها اختلاف رجالی درباره ی ایشان است.

روایت سوم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «اغْدُ عَالِمًا، أَوْ مُتَعَلِّمًا، أَوْ أَحِبَّ أَهْلَ الْعِلْمِ، وَلَا تَكُنْ رَابِعًا؛ فَتَهْلِكَ بِغَضِهِمْ»^۱.

سند روایت

این روایت نیز همانند روایت پیشین است؛ لکن در سند متفاوت است؛ سند آن در کتاب کافی این چنین است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ □ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ»^۲.

۱ - کافی، ج ۱، ص ۳۴، بَابُ أَصْنَافِ النَّاسِ، ح ۳.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۳۴، بَابُ أَصْنَافِ النَّاسِ، ح ۳.

تنها تفاوتش با روایت قبلی در صدر روایت است که واژه‌ی «أَحَبُّ» در این روایت به جای «أَحَبُّ» در روایت قبلی آمده است که هر دو یکی است و تفاوتی نمی‌کند.

همه راویان حدیث ثقه و مشهور هستند، مگر عبدالله بن محمد که بین علمای رجال درباره‌ی او (عبدالله بن محمد بن عیسی اشعری) اختلاف است و این اختلاف در مبنا رخ نداده و ارتباطی به شخصیت وی ندارد، زیرا ایشان در سند «کامل الزیارات» به عنوان راوی ذکر شده است و اگر مبنا بر ثقه بودن راویان سند «کامل الزیارات» گذاشته شود؛ پس ایشان نیز ثقه هستند؛ اما اگر این مبنا را قبول نداشته باشیم - همان طور که برخی آن را نپذیرفته‌اند - دیگر توثیقی به جز قرار گرفتن در سند کامل الزیارات برای ایشان وجود ندارد.

راویان دیگر این روایت، همچون محمد بن یحیی معروف و ثقه هستند^۱. در مورد علی بن حکم نیز مطالبی را در گذشته (کتاب النکاح) پیرامون ایشان بیان کردیم. به رجال سید خویی که نگاه می‌کنید^۲ با چندین عنوان روبرو می‌شوید، اما به این نتیجه رسیدیم که همه‌ی این‌ها یک نفر بیشتر نیستند و آن القاب جهاتی دارد که مفصل درباره‌ی آن بحث کردیم و مورد اعتماد نیز هست و اگر متعدد باشد ممکن است برخی از آن‌ها ثقه و برخی دیگر غیر ثقه باشند.

تابه حال سه روایت را خواندیم که از میان آن‌ها متن دو حدیث، یکی بود و دیگری تفاوت داشت. «و هذا

المضمون كذلك قد ورد كثيرا في مصادر العامة»؛ مضمون این روایت در مصادر عامه نیز فراوان آمده است.^۳

دلالة الروایات المذكورة على المدعى

۱ - ر.ک: رجال نجاشی، ص ۳۵۳، ش ۹۴۶.

۲ - ر.ک: معجم الرجال الحديث، ج ۱۲، ص ۴۱۱ - ۴۲۵.

۳ - برای نمونه ر.ک: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۴، ص ۳۵، ح ۶۱۱۰؛ حلیة الأولیاء و طبقات الأصفياء، ج ۷، ص ۲۳۷، ح ۲۳۷؛ المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۲۳۱، ح ۵۱۷۱؛ عیون الأخبار، ج ۲، ص ۱۳۵؛ نثر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۱۲۶؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵.

دلالت این روایات بر مدعا (رجحان تعلم مطلق العلم) غیر تام است؛ در روایت می‌فرماید «اغْدُ عَالِماً، أَوْ مُتَعَلِّماً، أَوْ أَحِبَّ أَهْلَ الْعِلْمِ، وَلَا تَكُنْ رَابِعاً؛ فَتَهْلِكَ بِبُغْضِهِمْ».

سؤال:

چرا انسان با بودن در دسته چهارم به هلاکت می‌رسد؟

چرا انسان با بغض این سه دسته به هلاکت می‌رسد؟

آیا علت هلاکت انسان در دسته‌ی چهارم به‌خاطر متعلم نبودن است یا این‌که با آن‌ها مرتبط نیست؟

آیا محب اهل علم بودن موجب نجات یا هلاکت انسان می‌شود؟

آیا محب اهل علم، علما هستند؟

می‌گوییم: خیر، انسان بی‌سواد نیز محب اهل علم است.

پس این روایات نمی‌تواند بر رجحان تعلم مطلق العلم - آن‌هم در حد وجوب - دلالت کند، زیرا محبت اهل علم هم رجحان دارد و این نکته مهمی است.

پس آن‌چه انسان از آن حذر داده‌شده برای عاقبتش هست؛ یعنی عاقبت این شخص به اینجا خواهد رسید و هلاک می‌شود، زیرا بغض این‌ها را داشته و با این‌ها مرتبط نبوده است.

درحقیقت روایت در مقام بیان این است که جامعه باید با اهل علم و مراکز علمی مرتبط باشد و جامعه‌ی سعادتمند، آن جامعه‌ای است که مرتبط با مراکز علمی است، نه جامعه‌ای که حتماً متعلم باشد. اگر قائل به رجحان تعلم مطلق العلم باشیم، باید بگوییم که همه‌ی جامعه باید متعلم باشد؛ درنتیجه دو اشکال شکل می‌گیرد:

۱. «لیس الهلاك منسوباً لترك التعلم فقط بل لأجل بغضهم»؛ هلاکت فقط منسوب به ترک تعلم نیست، بلکه به‌خاطر

بغض آن‌هاست.

۲. «ليس الهلاك منسوباً لترك التعلم بل لترك التعلم و لترك حبهم؛ و من الواضح ممكن أن يكون الانسان محباً لأحد و لا يعمل بسيرته؛ و هنا كذلك ممكن أن يكون الانسان يحب العلماء و لا يبغضهم و لكنه ليس منهم بل هو ترك التعلم. فلا يشمل الذم الموجود في الحديث».

هلاکت منسوب به ترک تعلم نیست، بلکه منسوب به ترک تعلم و ترک حب آنهاست؛ پس حب نیز موجب نجات مجتمع و جامعه می‌شود؛ و این امر واضحی است، ممکن است یک نفر دوستدار کسی باشد؛ اما به سیره‌ی او عمل نکند. در اینجا نیز ممکن است انسان عالم نباشد؛ ولی علما را دوست داشته و از آنها متنفر نباشد؛ لکن ترک تعلم کند. پس ذم موجود در روایت شامل ترک تعلم نمی‌شود و دلالتی بر امکان استدلال بر مدعا نیز نمی‌کند. نظریه استاد: با توجه به بررسی طایفه‌ی اول از روایات به این نتیجه رسیدیم که این‌ها قابلیت استدلال در این مقام و بر مدعا (رجحان تعلم مطلق العلم) ندارند.

موسسه علمی فرهنگی
پیشگامان